رؤیاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

چراغ‌های خاموش

■ این هفته جیم شریدان اجازه نداد منتقدان فیلم او را پیش از اکران ببینند تا شاید از بار نقدهای منفی کم شود. اما حرکت او با چراغ‌های خاموش هم نتیجه نداد و گیشه فیلمش از گزند انتقادها در امان نماند. غیر از فیلم‌هایی که امروز و دو روز پیش در این ستون معرفی شده‌اند، کمدی «شماره‌ات چیست؟»، درام جنایی «بدل» با بازی ریچاردگر و مارتین شین، فیلم ترسناک «جاده مونگر»، کمدی ترسناک «تاکر و دیل علیه شر»، مستند «یافتن جو» و مستند «معلم آمریکایی» نیز از جمعه به روی پرده رفته‌اند.

■■■

خانه رویا



Dream House

ویل اتنتن (دنیل کریگ) ناشر موفقی است که کارش را در نیویورک رها می‌کند تا با همسرش (ریچل وایز) و دو دخترش در شهر کوچکی در نیوانگلند به آرامش برسد. اما سکونت آنها در یک خانه قدیمی زیبا نشانی از آرامش ندارد، چون در این خانه مادری با کودکانش به قتل رسیده است و همه شهر باور دارند که قاتل، پدر خانواده قبلی ساکن خانه است که همچنان در گوشه‌ای از شهر به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. سرنخ در دست یک همسایه (نیامی واتس) است که از راز هولناکی پرده بر می‌دارد. جیم شریدان این فیلم دلهره آور را کارگردانی کرده و دیوید لوکا فیلمنامه‌اش را نوشته است. فیلم با بودجه ۶۰میلیون‌دلار تولید شده، محصول مشترک آمریکا و کانادا با زمان نمایش ۹۲دقیقه و درجه‌بندی پی.جی۱۳ است.

شجاع



Courageous

چهار افسر پلیس که هرکدام پدر خانواده‌ای هستند، در این فیلم تلاش می‌کنند تا نشان دهند پدر خوب بودن چه معنایی دارد. وقتی تراژدی به خانه این مردان هجوم می‌آورد که هر روز باید با خطر دست و پنجه نرم کنند، امید و ناامیدی، ترس و شجاعت و ایمان و اعتقادشان به آزمون گذاشته می‌شود. این فیلم مستقل که یک درام اخلاقی و مذهبی است با بودجه یک میلیون‌دلار ساخته شده است. استیون کندریک فیلم را کارگردانی کرده و فیلمنامه را همراه با برادرش، آلکس نوشته است. آلکس کندریک، کن بیول، کوین داونز و بن دیویس بازیگران اصلی این فیلم آمریکایی هستند که در جورجیا فیلمبرداری شده، به علت وجود صحنه‌های خشن درجه پی.جی۱۳ گرفته و با زمان نمایش ۱۲۴دقیقه روی پرده رفته است.

۵۰/۵۰



50/50

جانatan لیواین کارگردان فیلم «۵۰/۵۰» درام یک مرد ۲۷ ساله مبتلا به بیماری سرطان را از زاویه دید کمدی نگاه کرده است. آدام (جوزف گوردن-لویت) نویسنده برنامه‌های رادیویی که به نوع نادری از سرطان ستون فقرات دچار شده است، با کمک بهترین دوستش (ست روگن)، مادر او (آنجلیکا هیوستن) که با بیماری آلزایمر شوهرش دست به گریبان است و یک درمانگر جوان مرکز معالجه سرطان درمی‌یابد که مهم‌ترین مسایل و مهم‌ترین اشخاص زندگی او کدام هستند. ویل رایزر، نویسنده فیلمنامه در فیلم بازی می‌کند و برایس دالاس هاوارد، آنا کندریک و فیلیپ بیکرهال نیز از دیگر بازیگران این فیلم ۹۹ دقیقه‌ای هستند.

حقیقت تلخ است: ۴ روز درون گوانتانامو



You Don't Like the Truth: 4 Days Inside Guantanamo

هفت ساعت ویدیوی برجا مانده از روند استنطاق یک گروه بازپرسی کانادایی از کودکی به نام عمر خدر در زندان گوانتانامو که دادگاه عالی کانادا اجازه انتشار آن را داده، دستمایه این مستند ۱۰۰ دقیقه‌ای محصول مشترک کانادا، استرالیا و انگلستان قرار گرفته است تا جنبه‌های علمی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی این نوع برخورد با زندانیان مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. لوک کوته و پاتریسیو هنریکز فیلم را کارگردانی کرده‌اند. فیلم برای اولین بار در جشنواره مونترال ۲۰۱۰ به نمایش در آمده و برنده جایزه ویژه هیات داوران جشنواره بین‌المللی فیلم مستند آمستردام شده است.



عکس: OutNow

«خانه رویا» از نگاه دو منتقد

رؤیایی که کابوس شد

ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

تیم گریرسن (اسکرین دیلی): «خانه رویا» در ابتدا مانند برخوردی اندیشمندانه و واقع‌گرایانه با مضمون سنتی «خانه تسخیر شده» آثار دلهره‌آور به نظر می‌رسد اما هرچه فیلم جلوتر می‌رود، مضحک و نخنما بودن آن بیش از پیش عیان می‌شود. اگرچه از تیزر تبلیغاتی فیلم تازه جیم شریدان، کارگردان نامزد جایزه اسکار («پای چپ من»، «به نام پدر») چنین بر می‌آید که فیلمی ترسناک باشد، اما دقیق‌ترین توصیف برای آن، یک اثر مبتنی بر تعلیق و شخصیت محور است که به بازیگرانی با اوج و فرود حسی بسیار بیشتر از ستارگانی مانند دنیل کریگ، نیامی واتس و ریچل وایز نیاز دارد تا بتواند به داستانی نارسا حس و حالی ببخشد.

فیلم خانه رویا که در تاریخ ۳۰سپتامبر (هشتم مهر) بدون پیش نمایش برای منتقدان به اکران رسید، فقط می‌تواند به آشنایی تماشاگران با سه ستاره‌اش متکی باشد تا مخاطبان را به سالن سینما بکشاند. در واقع این محصول یونیورسال ممکن است به سادگی شکست بخورد چون نه به اندازه کافی مایه یک فیلم ترسناک را دارد، نه یک درام شخصیت محور، نه تریلر روان‌شناختی تا بتواند هواداران هریک از این ژانرها را به خود جلب کند. نقدهای نه چندان خوب و سخنان نه چندان گرمی که مخاطبان درباره آن از زبان هم بشنوند، چشم‌انداز کابوس‌واری را برای فروش خانه رویا در گیشه به وجود می‌آورد.

ویل (کریگ) تصمیم می‌گیرد از کسب‌وکار نشر دست بکشد تا در کنار خانواده‌اش بماند و روی رمانی کار کند. دست همسرش (وایز) و دو دختر کوچکش را می‌گیرد و به خانه‌ای در حومه کانتیکت نقل مکان می‌کند. اما دنیای تازه شاعرانه این افراد به سرعت نقش بر آب می‌شود و ویل در می‌یابد که خانه آنها پنج سال پیش مکان ارتکاب جنایات وحشیانه‌ای بوده است و شوهری که گمان می‌رود مرتکب این جنایات شده، هنوز در آن حوالی زندگی می‌کند.

با این مقدمات، ظاهرا «خانه رویا» باید فیلم هراس‌آور و جذابی باشد که در آن، ویل باید از خانواده‌اش در مقابل تهدیدی خارجی دفاع کند که شاید فقط در تصور آنها وجود داشته باشد. اما به زودی راز این قاتل فرضی به چرخش‌های داستانی تازه‌ای منجر می‌شود که ارتباط خانواده ویل با قتل‌ها را پیچیده‌تر می‌کند. بعد از آن دیگر کارگردانی شریدان که توانایی‌هایش را خوب به کار نگرفته، مدام قوتش را از دست می‌دهد و جای خود را به سبک در هم پیچیده و مارپیچ گونه‌ای می‌دهد که کاملا و بیش از حد به رازهای شخصیت وابسته است در حالی که این رازها یا کمابیش بدیهی هستند یا بی‌آنکه ضرورتی داشته باشد، مهمل و مضحک.

این مساله به ویژه ناراحت‌کننده است، چون کریگ در نقش پدر و همسری مهربان که ناگهان به لرزان بودن اساس دنیای خود پی می‌برد، کارش خوب است. بدون آنکه بخواهیم داستان را لو بدهیم، فقط همین بس که بگوییم او باید برای تماشاگر تغییر چهره‌ای بدهد که در نهایت همه واقعیت‌هایی که درباره خانه آشکار شده بود را از میان می‌برد. این امر مستلزم بازی چند لایه و متناسبی است که کریگ آمادگی آن را دارد اما فیلمنامه (نوشته دیوید لوکا) از به کارگیری شگردهای خود دست بر نمی‌دارد. واتس و وایز به عنوان دو ستاره همراه با کریگ به ترتیب نقش همسایه و همسر او را ایفا می‌کنند اما فیلمساز آنها را فقط ابزاری برای پیشبرد داستان ویل دانسته و از آنها چنانکه شایسته بود در پیشبرد درام بهره نگرفته است.

در جریان تولید «خانه رویا» گزارش‌هایی مبنی بر فیلمبرداری مجدد بعد از نمایش آزمایشی غیررضایت‌بخش آن منتشر شد. با آنکه معلوم نیست کدام صحنه‌ها یا سکانس‌ها به فیلم افزوده شده است، اگر اصلا چنین کاری صورت گرفته باشد، پرده سوم فیلم از لحاظ لحن و سبک آنقدر با بقیه فیلم متفاوت است که این فکر را تقویت می‌کند که برای راضی‌کردن مخاطبان طرفدار جریان اصلی سینما یک پایان مرسوم‌تر با یک صحنه اوج اکشن نمایشگرانه در آن گنجانده شده است. آنچه قرار بود یک اثر کمابیش متکی به شخصیت باشد، ناگهان به یک جنگ مرگبار تبدیل می‌شود که همه رازهای آن به شکلی عیان و صریح افشا می‌شود. متأسفانه «خانه رویا» به عنوان فیلمی که قرار بود به اهمیت رویارو شدن با حقیقتی دشوار بپردازد، دست آخر به جای تعمق واقعی در پیچیدگی‌های شخصیتی که نویدش را می‌داد، راهی آسان در پیش می‌گیرد.

دیوید رونی (هالیوود ریپورتر): دنیل کریگ و ریچل وایز بالاخره به واسطه «خانه رویا» واقعا با هم ازدواج کردند و به این دلیل، عنوان فیلم در زندگی آنها ماندگار می‌شود. اما بازیگر همکار آنها، نیامی واتس، جیم شریدان کارگردان و همه اشخاص دیگری که در این اثر بی‌روح محکوم به شکست کار شده و نقشی داشتند، هر چه زودتر به صرافت فراموش‌کردنش می‌افتند. تماشاگرانی که یونیورسال موفق می‌شود به دیدن این اثر محروم از هیجان نصفه و نیمه ترسناک روان‌شناختی فراطبیعی بکشاند، دو برابر سریع‌تر از عوامل آن به فکر فراموش‌کردنش می‌افتند.

با در نظر گرفتن اینکه چرخش بزرگ داستان، پیشاپیش در تیزر فیلم لو رفته است که فریبکارانه سعی کرده آن را به عنوان یک «درخشش» (فیلم استنلی کوبریک) دیگر -این بار در منطقه‌ای پردار و درخت در حومه شهر- به خورد مردم بدهد، مساله مرموز دیگر این نیست که چه اتفاقی در محل سکونتی می‌افتد که نامش در عنوان‌بندی آمده است یا چه کسی خانواده‌ای را کشته است که یک زمان در آنجا زندگی می‌کردند. معمای واقعی در اینجاست که چه چیزی در ابتدا این همه افراد بااستعداد و باسابقه را جذب چنین پروژه‌ای کرده است. لازم نیست درباره کارگردانی بگوییم که تمام زندگی‌اش را صرف بازگو کردن داستان‌هایی گیرا درباره شخصیت‌های واقعی کرده است. در فیلمنامه کلیشه‌ای و ژانری که دیوید لوکا سرهم کرده است -یا دست‌کم آنچه روی پرده دیده می‌شود- هیچ چیزی وجود ندارد که پاسخی برای این سوال باشد. ویل اتنتن (کریگ) که یک ناشر برجسته در نیویورک است، کارش را رها می‌کند تا وقت بیشتری را در کنار همسر (وایز) و دو دخترش (تیلور گیر، کلر آستن گیر) صرف کند و در همان حال به نوشتن رمان بپردازد. اما به محض اقامت آنها در خانه‌ای در یک شهر کوچک نیوانگلند، ضربه‌هایی به در و دیوار وارد می‌شود که صدایشان در شب شنیده می‌شود، چهره‌هایی که در پنجره دیده می‌شوند و پیکر نوجوانان شمع به دست در زیرزمین همه را به وحشت می‌اندازند. همسایه این خانواده (واتس) به وضوح خیلی چیزها می‌داند اما حرفی نمی‌زند، در حالی که شوهر خشمگین سابق او (مارتین کزوکاس) با چنین هیبت تهدیدآمیز سادیستی، دندان قروچه می‌کند که گمان می‌بریم او حتی بیش از همسر سابقش می‌داند. ویل متوجه می‌شود که زن و فرزندان خانواده‌ای که قبلا در خانه زندگی می‌کردند، پنج سال پیش کشته شده‌اند و پدر مظنون به قتل بوده، اما هرگز به جرم قتل محکوم نشده است و در یک آسایشگاه روانی دوره درمانش را می‌گذراند. وقتی او بیشتر تحقیق می‌کند، اخبار رسانه‌ها را می‌بیند، از پلیس‌ها و پزشک‌ها می‌پرسد و فیلم‌های قدیمی دوربین‌های امنیتی را می‌بیند، نکات هشداردهنده‌ای را کشف می‌کند. اما هرکس که قبلا فیلم ترسناکی درباره خانواده‌ای در معرض خطر را دیده، از او جلوتر است و البته با پیشرفت‌های مضحک فیلمنامه لوکا که فراتر از آن است که آن را ضعیف بخوانیم، همه چیز بر باد می‌رود.

«خانه رویا» خودش هم نمی‌داند که می‌خواهد چه نوع فیلمی باشد؛ یک قصه از مد افتاده خانه تسخیر شده، داستانی نیشدار درباره اشباحی که از گور برخاسته‌اند، داستانی گیج‌کننده و پر پیچ و تاب، راز جنایتی مبتنی بر واقعیت، یا چالشی برای تماشاگر که خودش باید آن را حل کند اما در پایان، هیچ‌کدام از موارد فوق نیست، داستانی خمیازه‌آور و کشدار و پیچ خورده است. شریدان با این مضمون به عنوان یک درام تیره و تار نگاه کرده و خویشتن‌داری موقرانه و البته ناراضی‌کننده‌ای به خرج داده است. اما به ندرت می‌تواند تنش چندانی فراهم آورد و اوج گرفتن خشونت و خطر به پرده آخری غیر ارگانیک ختم می‌شود که افراد شرور واقعی خود را می‌نمایانند اما بیش از آن احمقانه برنامه‌ریزی شده است که تعلیق یا شوک ایجاد کند. واتس در این داستان کار چندانی جز آنکه اخمو و دلسوز به نظر برسد، ندارد. کریگ و وایز برای به نمایش‌گذاشتن یک خانواده دوست‌داشتنی و در معرض خطر کافی به نظر می‌رسند، اما فیلمنامه لوکا در هر مرحله کار آنها را بیش از پیش خراب می‌کند. دو بازیگر به سادگی، صمیمیت و محبتی را به نمایش می‌گذارند که معلوم است از زندگی واقعی آنها در پشت دوربین نشأت گرفته است، جایی که امید می‌رود اوقات بهتری داشته باشند.

> **«خانه رویا» خودش هم نمی‌داند که می‌خواهد چه نوع فیلمی باشد؛ یک قصه از مد افتاده خانه تسخیر شده، داستانی نیشدار درباره اشباحی که از گور برخاسته‌اند، داستانی گیج‌کننده و پر پیچ و تاب، راز جنایتی مبتنی بر واقعیت، یا چالشی برای تماشاگر که خودش باید آن را حل کند**

زندگی و آثار جیم شریدان

پیروزی اراده

پانته‌آ گلفر

وقتی که جیم شریدان در سال ۱۹۸۱ از موطنش، ایرلند به نیویورک مهاجرت کرد، ۳۲ سال داشت و کمتر از یک‌صد دلار در جیب. پدرش در دابلین کارگردان تئاتر بود و او نیز از کودکی در تئاترهای کودکان با پدر رقابت می‌کرد؛ در جوانی دو نمایشنامه نوشته بود، در دانشگاه دابلین در رشته بازیگری تحصیل کرده و از بنیان‌گذاران یک کانون تئاتر در دابلین بود، اما بالاخره با دیگر اعضای کانون اختلاف پیدا کرد و راهی آمریکا شد. او چهار برادر هم داشت که یکی از آنها را در کودکی از دست داده بود. شریدان در بدو ورود به نیویورک در مدرسه هنری «تیش» دانشگاه نیویورک ثبت‌نام کرد و برای گذراندن زندگی به کارهایی مثل رانندگی تاکسی و اداره باشگاه پرداخت. اولین تجربه فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی یک فیلم بلند در سال ۱۹۸۹ برای او یک موفقیت بزرگ بود. «پای چپ من»، اولین فیلمش بود درباره قدرت اراده یک جوان معلول و او را در دو رشته کارگردانی و نگارش فیلمنامه اقتباسی، نامزد اسکار کرد. همچنین شروع یک رشته همکاری موفق با دانیل دی لوییس، بازیگر ایرلندی جوانی بود که برای بازی در نقش اصلی همین فیلم برنده جایزه اسکار شد. البته دی لوییس در فیلم دوم شریدان با او همکاری نداشت و فیلم «مزرعه» در سال ۱۹۹۰ براساس یک نمایشنامه ایرلندی با بازی ریچارد هریس، شان بین و جان هارت ساخته شد که فقط نامزدی اسکار و گلدن گلوب برای ریچارد هریس در نقش اصلی و نامزدی بفتا برای جان هارت برای بازی در نقش فرعی را به همراه داشت. اما سومین فیلم جیم شریدان، «را به نام پدر» در سال ۱۹۹۳ براساس زندگینامه یک شخصیت با حضور دی لوییس در نقش مردی که وادار به اعتراف دروغین می‌شود و تلاش او اثبات بی‌گناهی و رسیدن به آزادی است، ساخته شد. بار دیگر شریدان را در سه رشته بهترین فیلمنامه، بهترین کارگردانی و بهترین فیلم (در مقام تهیه کننده) نامزد اسکار کرد و البته سه بازیگر فیلم، دی لوییس، پیت پاستلث ویت و تامپسن و همچنین تدوینگر این اثر،گری همبلینگ نامزد اسکار شدند. فیلم بعدی، «مشتزن» در سال ۱۹۹۷ نیز حاصل همکاری مشترک شریدان نویسنده، کارگردان، تهیه‌کننده و دنیل دی لوییس بازیگر بود و بار دیگر به داستان یک ایرلندی بااراده پرداخت، مردی که بعد از آزادی از زندان به جرم عضویت در ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، از مبارزه در میدان مشتزنی و باشگاهی برای آموزش این ورزش به عنوان راهی برای نفی خشونت استفاده می‌کرد. در این زمان رابطه همکاری شریدان-دی لوییس مانند رابطه میان اسکورسیزی-دونیرو یا تیم برتن-جانی دپ تثبیت شده بود. اما گسسته شدن این رشته همکاری، جیم شریدان را در مسیری ناهموار انداخت. «در آمریکا»، پنجمین فیلم شریدان است که در سال ۲۰۰۲ ساخته شد و زندگی یک خانواده مهاجر ایرلندی و تلاش آنها برای انطباق با محیط جدید را به تصویر کشید و شریدان را برای ششمین بار نامزد جایزه اسکار کرد. او به عنوان یکی از سه نویسنده فیلمنامه غیراقتباسی نامزد این جایزه شد و سامانتا مورتن و جیمون هانسن، به ترتیب به عنوان بازیگر زن نقش اصلی و بازیگر نقش فرعی به نامزدی اسکار رسیدند. شریدان در سال ۲۰۰۵ در فیلم ششم خود با عنوان «ثروتمند شو یا جان بکن» با بازی یک خواننده رپ که لقب «۵۰ سنت» را برگزیده، در نقش مردی که از قاچاق مخدر دست کشیده و راه نجات خود را از طریق موسیقی جست و جو کرده است، بار دیگر به اراده انسان و تلاش برای رستگاری پرداخت. اما شریدان از سال ۲۰۰۲ از نگارش فیلمنامه دست کشید و نگارش فیلمنامه «ثروتمند شو...» را به ترنس سپرد. او «برادران» را در سال ۲۰۰۹ ساخت، با بازی جیک جیلنهال، توبی مگوایر و ناتالی پورتمن و البته با فیلمنامه‌ای از دیوید بنیوف درباره زندگی دو برادر و خانواده آنهاست. در زمانی که یکی از این دو برادر در جنگ افغانستان به بیماری روانی دچار می‌شود. این فیلم نامزد دو جایزه گلدن گلوب برای بازی توبی مگوایر و آواز گروه U2 شد، ولی با آنکه اثر خوش پرداختی بود، نتوانست نظر چندانی را به خود جلب و موفقیت‌های پیشین جیم شریدان را تکرار کند. تازه‌ترین اثر جیم شریدان، «خانه رویا»، به گواه واکنشی که رسانه‌ها به آن نشان داده‌اند، یک شکست تمام عیار و ضعیف‌ترین اثر اوست. او در این فیلم نه دی لوییس را داشته، نه فیلمنامه را نوشته و نه حتی یک فیلمنامه خوب در دست گرفته و بدتر از همه، این‌طور که گفته شده به قواعد استودیوها و دخالت‌های نابجا تن داده است. شاید وقت آن رسیده باشد که جیم شریدان نگاهی به کارنامه خود بیندازد و از شخصیت‌های بااراده فیلمنامه‌هایش درس بگیرد. برای این درام‌پرداز ۶۲ ساله که سی سال پیش با دست خالی شروع کرد و اوج و فرودی را از سر گذراند، هنوز دیر نشده است.



جیم شریدان سرصحنه «خانه رویا»



دنیل کریگ در نمایی از فیلم«خانه رویا»

تازه چه خبر دکترجون؟

خشم فرهنگی چارلی کافمن



■ «فرانک یا فرانسیس» عنوان فیلم تازه چارلی کافمن است، نویسنده آثار نامتعارفی مانند «جان مالکوویچ بودن»، «اقتباس» و «درخشش ابدی یک ذهن بی‌لک» که پیش از این نیز فیلمی باعنوان «نیویورک از جزء به کل» را علاوه بر نوشتن، کارگردانی کرده است. هفته گذشته ورایتی گزارش داد که حضور نیکلاس کیج، جک بلک و استیو کارل در پروژه «فرانک یا فرانسیس» قطعی شده است. طبق این گزارش همچنین کوین کلاین در فیلم کافمن قرار است دو نقش را بر عهده بگیرد. داستان فیلم درباره منتقدان سینمایی اینترنتی است. فرانسیس (با بازی جک بلک) منتقدی «بسیار اندیشمند» است که درباره اثر سینمایی یک کارگردان موفق به نام فرانک (استیو کارل) می‌نویسد، کیج نقش یک بازیگر آثار روشنفکرانه را دارد و کلاین علاوه بر آنکه برادر یک کارگردان است، نقش سرپرست یک استودیو انیمترونیک را ایفا می‌کند. کافمن در گفت‌وگو با تایم اوت لندن گفته است که «فرانک یا فرانسیس» فیلمی است درباره «خشم فرهنگی، اجتماعی و فردی» و «انزوا در دوران خاصی که در آن زندگی می‌کنیم.»

راسل جایگزین کاستنر



■ دو هفته بعد از اعلام اینکه کوین کاستنر به دلیل مشکلات موجود در برنامه کاری‌اش امکان حضور در فیلم «جانگو بدون زنجیر» کوئنتین تارانتینو را ندارد، کورت راسل به عنوان جانشین او معرفی شد. به گزارش هالیوود ریپورتر، راسل که پیش از این در «مرگ‌ناپذیر» تارانتینو ایفای نقش کرده بود، قرار است در «جانگو بدون زنجیر» یکی از نوچه‌های لئوناردو دی کاپریو باشد که نقش یک برده‌دار شیطان صفت را ایفا می‌کند. در داستان کوئنتین تارانتینو، جانگو (جمی فاکس) برده‌ای فراری است که با یک جایزه بگیر آلمانی (کریستف والتز) ملاقات می‌کند و برای انتقام از مالک قبلی و نجات همسرش (که هنوز بازیگر نقش او تعیین نشده) نقشه می‌کشد. ساموئل جکسون و کری واشنگتن نیز در فیلم حضور دارند و اخیرا لورا کایوته برای بازی در نقش خواهر بیوه کاپریو قرارداد امضا کرده است. تولید فیلم در ماه نوامبر (آذر) شروع می‌شود و پایان دسامبر ۲۰۱۲ (دی ماه ۱۳۹۱) برای اکران فیلم در نظر گرفته شده است.

هفت روانپریش



■ مارتین مکدانا، نویسنده و کارگردان «در شهر بروژ» که بعد از ساختن آن فیلم موفق و تحسین شده در سال ۲۰۰۸ اثر سینمایی دیگری را در دست نگرفته بود، فیلمی به نام «هفت روانپریش» خواهد ساخت. به گزارش هالیوود ریپورتر، «هفت روانپریش» یک کمدی اکشن است که سی.بی.اس فیلمز تهیه کنندگی آن را بر عهده خواهد داشت. مکدانا در این فیلم بار دیگر از همکاری کالین فارل بهره خواهد برد که «در شهر بروژ» به عنوان یکی از بهترین بازی‌های او در کارنامه‌اش ثبت شده است. سم راکول و کریستوفر واکن نیز در «هفت روانپریش» بازی می‌کنند. داستان این فیلم درباره فیلمنامه نویسی است که با دو دوستش به کسب و کار «سگ ربایی» و باج‌گیری از صاحبان سگ‌ها می‌پردازند اما بدبختی وقتی گریبانشان را می‌گیرد که سگ یک شخصیت محلی، «گنگستر دیوانه»، گم می‌شود. احتمال می‌رود که میکی رورک و تام ویتس نیز در فیلم بازی کنند.

گرگ و میش کریستوفر نولان



■ استودیوی برادران وارنر تصمیم گرفته است یک فیلم دیگر «منطقه گرگ و میش» را روانه پرده سینما کند و ظاهرا کریستوفر نولان را به عنوان بهترین گزینه برای کارگردانی این فیلم در نظر دارد. «منطقه گرگ و میش» در اصل یک سریال علمی-تخیلی ترسناک بود که در دهه ۱۹۶۰ از تلویزیون پخش می‌شد و راد سرلینگ خالق آن بود. در سال ۱۹۸۳ شرکت برادران وارنر فیلم سینمایی «منطقه گرگ و میش» را تولید کرد که از یک مقدمه و چهار داستان تشکیل شده بود و جان لندیس، استیون اسپیلبرگ، جو دانته و جرج میلر هرکدام یکی از بخش‌ها را کارگردانی کرده بودند. به گزارش ورایتی فیلم تازه را یک کارگردان روایت می‌کند و اگر نولان به هر دلیل کارگردان این فیلم نباشد، مایکل بی، آلفونسو کوارون و روپرت وایات به ترتیب به عنوان گزینه‌های بعدی مطرح‌هستند.